

۲۳۳/الف

نیز به وی (یعنی نمر بن تولب عکلی)

معجم الصحابه ابن قانع (خطی) ورق ۱۸۳/ب.

ابن قانع از سند شماره ۲۳۳ سخن گفته و سپس افزوده است: از یزید بن عبدالله بن شخیخ روایت است که گفت: ما در مرید بودیم که عربی بیابانی، تگه‌ای از انبانی را نزد ما آورد. در آن نوشته شده بود:

روزه ماه «الصبر» و سه روز از همه ماهها، خشم و کینه را از سینه و دل می‌زداید. گفتیم: این نوشته را چه کسی برای تو نوشته است؟ گفت: پیامبر خدا (ص).

۱. متن «شهر الصبر»: ماه رمضان. مجذالذین ابن الأثیر می‌نویسد: «صُم شهر الصبر هو شهر رمضان. وأصل الصبر الحبس، فسُمى الصوم صبراً لما فيه من حبس النفس عن الطعام والشراب والنكاح» (النهاية في غريب الحديث ۷/۳). (یعنی ماه رمضان را روزه بداد. اصل معنی صبر، جلوگیری است. روزه را از آن رو «صبر» گفته‌اند که نفس آدمی را از خوردن و آشامیدن و نزدیکی با زنان، بازمی‌دارد). — م.

۲۳۴

برای عبادة بن الأشيب عنزي

أسد الغابة ۱۰۴/۳؛ عمخ ش ۶۶ (به نقل از ابن منده و ابی نعیم، و مُعْجَمَةُ الصَّحَابَةِ نوشته اسماعیلی)؛ مُعْجَم الصَّحَابَةِ، ابن قانع (خطی) ورق ۱۱۲/الف؛ بث ۱۰۴/۳، شرح حال عبادة بن أشيب (او گفته است: ابن منده و ابونعیم، آن را آورده‌اند).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر خدا به عبادة بن الأشيب عنزي:

من تو را بر مردمت و بر آنان که زیر فرمان من‌اند و آنان که زیر فرمان فرزندان پدر تو هستند، فرمانروا ساختم. از این رو، این نوشته من بر هر کس که خوانده شود و او بر آن گردن نهد، از یاری خداوند، بی‌بهره خواهد ماند.

روایت ابن قانع برای عبادة بن الأشيب:

من تورا به مردمی فرمائروا ساختم، از این رو، تا آنگاه که ایشان نماز بگذارند و زکات دهند، آنان را در شمار کسانی دان که در زیر پوشش کارگزاری تو هستند. پس هر کس از فرمانبران تو این نوشته مرا بشنود و سر از فرمان تو بپیچد، او را از سوی خدای عزوجل یآوری نخواهد بود. والسلام.

۱. نام غز: فوقل، پسر عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج بن حارثه بوده است (جمهره، ۳۵۴). م.

۲۳۵

به رعیه سحیمی (از قبیله عرینه^۱)

ابن طولون ش ۱/۱۱؛ ابن خنبل ۲۸۵/۵-۲۸۶؛ الإصابة، ابن حجر، ش ۲۶۴۴؛ أسدالغابة ۱۷۶/۲-۱۷۷؛ الاستیعاب ش ۷۹۸؛ کنز العمال، ج ۲ ش ۶۴۲۰-۶۴۲۲؛ تعجیل المنفعة، ابن حجر، ش ۳۲۱؛ إمتاع الأسماع، مقریزی ۴۴۱/۱-۴۳؛ أنساب الأشراف، بلانزی ۳۸۲/۱؛ المصنف، ابن ابی شیبہ (خطی نور عثمانیه در استانبول) ورق ۹۸/الف - ۹۹/الف.

پیامبر خدا(ص) نامه‌ای به رعیه سحیمی نوشت. وی آن نامه را (که بر پوستی نوشته شده بود) گرفت و پارگی دلو خود را با آن دوخت. سپس پیامبر خدا(ص) گروه شیخونی^۲ روانه کرد و آن گروه، زن و فرزندان و دارایی وی را گرفتند؛ ولی رعیه گریخت... وی پس از آن، به اسلام گروید و گفت: ای پیامبر خدا! زن و فرزندان و دارایی من چه می‌شوند؟ پیامبر خدا گفت: دارایی تو، در میان مسلمانان تقسیم گشته است؛ ولی درباره خانواده‌ات، جستجو کن به هر یک از ایشان که دست یافتی از آن تو خواهد بود.

متن این نوشته، به دست نیامده است.

۱. عرینه، تیره‌ای از قبیله بجیله است (الاشقاق، ۲۲۶). م.

۲. متن «سریه» (گروه شیخون): آن دسته از پیکارگران مسلمان را می‌گفتند که پس از انجام دادن مأموریت خود، شب هنگام، به سرزمین اسلام، رسیده باشند. ریشه این واژه، از السری به معنی راه‌پیمودن در شب است. این گروه برای آنکه هیچ‌کس از حرکت ایشان آگاه نگردد، شب هنگام راه می‌پیمودند (غریب الحدیث، ابن قتیبہ ۲۲۷/۱). م.

(۲۳۵/الف)

به بنی حارثة بن عمرو بن قریظ^۱إمتاع الأسماع، مقریزی^۲ ۴۴۱/۱؛ نیز در بخش چاپ نشده ص ۱۶۳۷.

پیامبر خدا(ص) در آغاز ربیع الاول [سال نهم هجری] همراه عبدالله بن عوسجه^۳ از قبیله عرینه، برای فراخواندن بنی حارثة بن عمرو بن قریظ به اسلام، نامه‌ای برای آنان فرستاد. ایشان نامه را گرفتند و پس از شستن آن با آب، پارگی دلو خود را با آن دوختند و از پاسخ دادن به آن، سر باز زدند. هنگامی که پیامبر(ص) از رفتار آنان آگاه گشت، گفت: «ایشان را — که خداوند، خردشان را بازستاند — چه شده است؟ در نتیجه این نفرین، آنان گرفتار لرزش اندام، شتابزدگی، پریشان‌گفتاری و کم‌خردی گشتند.

متن این نامه، به دست نیامده است.

۱. مصحح کتاب إمتاع الأسماع به استناد کتاب الإصابة گفته است: به «بنی حارثة بن عمرو».
۲. مؤلف، تنها کتاب إمتاع الأسماع را مأخذ این نامه یاد می‌کند و چنان که دیدیم به نقل از مصحح الإمتاع، از کتاب الإصابة نیز نام می‌برد. در صورتی که موضوع فرستادن نامه به بنی حارثة، در کتاب المعارف ابن قتیبه، به روشنی آمده است. کتاب ابن قتیبه یکی از کهن‌ترین مأخذ اسلامی است که در حدود شش قرن جلوتر از دو کتاب یادشده، نوشته شده است. — م.
۳. عبدالله بن عوسجه بجلی فرستاده پیامبر خدا(ص) نزد بنی حارثة بن عمرو بن قریظ بود (المعارف، ۳۳۵). — م.

۲۳۶

به سیمان بن عمرو کلابی

الإصابة ش ۷۷۰۳.

پیامبر خدا(ص) به سیمان بن عمرو کلابی نامه‌ای نوشت. وی پارگی دلو خود را با آن دوخت و از این‌رو ایشان را «بنی المرقع» یعنی فرزندان پارهدوز، نام نهادند.

متن این نامه، به دست نیامده است.

۲۳۷

به عامر بن هلال

أسدالغابة ۹۶/۳؛ الاستيعاب ش ۱۹۹۰؛ الجرح والتعديل، ابوحاتم رازی ج ۱/۳ ش ۱۸۳۰.

پیامبر خدا(ص) به عامر بن هلال که نزد فرزندان عموی خود یعنی مُتَعَيُّون به سر می برد، نامه‌ای نوشت.

متن این نامه، به دست نیامده است.

(۲۳۷/الف)

برای هلال بن عامر بن صنغصه^۱

المُحَلِّي، ابن خزم، ۲۳۱/۵ (به نقل از ابی داود ۲۲/۲، نسائی ۴۶/۵)؛ وی گفته است: «سَلْبَه دره‌ای است از آن بنی مُتَعَان بع ش ۱۴۸۸ (وی آن را به ابوسیاره المَتَعَى نسبت داده است).

هلال با عُشرهای درختان خرماي خود نزد پیامبر آمد و از وی خواست که دره‌ای به نام سَلْبَه^۲ را قرق وی گرداند و پیامبر خدا(ص) آنجا را قُرق او ساخت.
متن نامه، به دست نیامده است.

۱. برای بهتر شناختن قبیله بنی عامر بن صنغصه، بنگرید: الاستقاق، ۲۹۳؛ جمهره، ۲۷۲-۲۷۳. م.
۲. سَلْبَه به فتح سین و لام، نام جایی است و در اخبار نیز از آن، یاد شده است (یاقوت ۱۱۵/۲). م.

۲۳۸

إقطاعی برای سیمعان بن عمرو بن حَجْر

أَسَدُالغَابَةِ ۳/۳۵۶؛ الإصَابَةُ ش ۷۰۸۲.

همانا پیامبر خدا(ص) سرزمین میان الرُّسَلین و التُّرکاء را به وی إقطاع داد. متن این نامه، به‌دست نیامده است.

۲۳۹

برای شَدَاد بن ثَمَامَة بن كَعْب بن اوس

أَسَدُالغَابَةِ ۲/۳۸۸.

متن این نوشته، به‌دست نیامده است.

۲۴۰

برای رافع قُرَظِي

الإصَابَةُ ش ۲۵۴۵.

متن این نوشته، به‌دست نیامده است.

برای قیس بن یزید نماینده وادی سبّع

الإصابة ش ۱۳۶۵.

متن این نوشته به دست نیامده است.

(۲۴۲-۲۴۲/الف - ۲۴۲/ب)

برای زیاد بن حارث، یا حارثه صدائی^۱، یا حبان بن یح صدائی

مأخذ درباره زیاد: بک ۲۱۳/۲ در شرح حال زیاد؛ بعب ش ۸۳۹ (شرح حال زیاد بن حارث / حارثه، وی به سنی ارجاع داده است)؛ المطالب العالیة، ابن حجر، ش ۳۸۳۱ (او به حارث بن أسامه، بیهقی و طبرانی، ارجاع داده است).

مأخذ حبان: بجن ۱۶۹/۴؛ المطالب العالیة، ابن حجر، ش ۳۸۲۶ (وی به طبرانی و ابن ابی شیبّه ارجاع داده است)؛ بعب ش ۵۶۶ (در شرح حال حبان بن یح، او به ابن لهیعه، ارجاع داده است).

زیاد بن حارث صدائی گفت: نزد پیامبر اسلام آمدم و با پذیرفتن اسلام، دست یاری به وی دادم. پیامبر (ص) سپاهی به صداء فرستاده بود. به وی گفتم ای پیامبر خدا! سپاهیان را بازگردان. من اسلام مردم صداء را برای تو، به گردن می گیرم. پیامبر لشکر را بازگردانید و نامه‌ای به صدائیان نوشت.

متن این نامه، به دست نیامده است.

فرستادگان ایشان، همراه با پیام پذیرفتن اسلام از سوی آنان، آمدند. پیامبر خدا، پیکی نزد من فرستاد و گفت: ای برادر صدائی مردم تو سر به فرمان تواند. گفتم: این، خداوند بود که ایشان را به راه آورد. سپس گفتم: آیا مرا به فرمانروایی ایشان بر نمی گزینی؟ گفتم: چرا؛ ولی برای مردی مؤمن، فرمانروایی سودی ندارد. گفتم: همین سخن برای من بس است. (بعب ش ۸۳۹).

زیاد بن حارث صدائی: پیامبر اسلام (ص) گفت: ای برادر صدائی تو در میان مردم خود، سخت مطاع هستی (زیرا ایشان به دعوت تو، اسلام آوردند). گفتم: بل که خداوند آنان را به اسلام، راه نمود. پیامبر گفت: آیا تورا به فرمانروایی ایشان برگمارم؟ گفتم آری ای فرستاده خدا. پس از آن، نامه‌ای برای من نوشت و به من فرمانی داد. گفتم این پیامبر خدا درباره ستانن بخشی از زکات

ایشان، نوشته‌ای به من ده، و او فرمانی دیگر برای من نوشت.

متن هیچ‌یک از این دو نامه، به‌دست نیامده است.

چون فرستاده خدا (ص) نماز را به پایان برد (و پیش از آن، مردم را دربارهٔ پرهیز از پرداختن به فرمانروایی و خوردن صدقه، پند داده بود)، من آن دو نامه را نزد وی بردم و گفتم: ای پیامبر خدا! مرا از پذیرفتن این دو نامه، معذور دار. پیامبر گفت: چه چیز موجب انصراف تو شد؟ گفتم: ای پیامبر خدا! سخنان تو را دربارهٔ درخواست‌کننده‌ای که با وجود بی‌نیازی از مردم درخواست کمک می‌کرد، شنیدم که گفتم: این دستگیری مردم از تو، در سر، درد و در درون بیماری است. و من با آنکه بی‌نیاز بودم، از تو درخواستی کردم. وی سپس گفت: مردی را به من بنمای تا وی را به فرمانروایی شما برگمارم؛ و من کسی را به پیامبر معرفی کردم (ابن حجر).

همین داستان را به حَبَّان بن یَحْ صَدَائی نیز نسبت داده‌اند:

از حَبَّان بن یَحْ صَدَائی یکی از صحابهٔ پیامبر، روایت است که گفت: مردم قبیلهٔ من، کافر گشتند. من آگاهی یافتم که پیامبر، سپاهی را به سوی ایشان گسیل کرده است. نزد وی آمدم و گفتم: مردم من مسلمان‌اند. پیامبر گفت: آیا به‌راستی چنین است؟ گفتم آری. حَبَّان می‌افزاید و گوید: آن شب را تا بامداد، همراه پیامبر بودم. چون سپیده دمید، اجازه خواستم که نماز بگذارم. وضو ساختم و نماز گزاردم. پیامبر مرا بر خاندانم، فرمانروایی داد و زکاتشان را در اختیار من نهاد. سپس مردی به‌پا خواست و به رسول خدا (ص) گفت... پس از آن، مردی برای درخواست صدقه، نزد وی آمد. پیامبر به او گفت: صدقه، در شکم، آتش و در سر، درد است. در پی آن، من نوشتهٔ خود را یا نوشتهٔ حکمرانی و زکات خود را به پیامبر اسلام بازگرداندم. پیامبر گفت: تو را چه شده است؟ گفتم: آیا با آن سخنان که از تو شنیدم، این نوشته را بپذیرم؟! گفت: سخن همان است که شنیدی (ابن حنبل).

حَبَّان بن یَحْ صَدَائی^۲: ...

متن هیچ‌یک از این دو نوشته، در دست نیست.

۱. بنی‌صدهای یکی از تیره‌های قبیلهٔ منجج‌اند (الاستقاق ص ۴۰۵؛ جمهره ص ۴۱۳ و ۴۷۷). — م.

۲. ابن حجر نیز، همان گفتهٔ ابن حَنَبَل را آورده است. — م.

۲۴۳

برای کبیش بن هوذه (از قبیله بنی الحارث بن سدوس)

أسدالغابة ۴/۲۳۰-۲۳۱.

متن این نوشته، به دست نیامده است.

(۲۴۳/الف)

قرارداد پرداخت سربهای سلمان پارسی

ذکر اخبار اصفهان، ابونعیم ۵۲/۱؛ تاریخ بغداد، خطیب ۱۷۰/۱ ش ۱۲ وی گفته است که: این حدیث محلّ تأمل است. جامع الآثار فی موالید المختار، شمس الدین محمد بن ناصر الدین دمشقی (خطی اسماعیل صائب در آنکارا) بر پایه افاضه استاد طیب اوکچ، بر پشت نسخه خطی نوشته شده است.

از ابوکبیر بن عبدالرحمن بن عبدالله پسر سلمان پارسی، از پدرش و او از جدّش روایت کرده است که پیامبر (ص) این نوشته را بر علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) املاء کرد: این نوشته سربهای سلمان پارسی است که محمد بن عبدالله پیامبر خدا، با کاشتن سیصد درخت خرما و پرداخت چهل اوقیه زر، آن را به عثمان بن أشهل یهودی قرظی پرداخت. محمد بن عبدالله، پیامبر خدا بهای سلمان پارسی را به تمامی پرداخته است. سرپرستی وی، از آن محمد بن عبدالله پیامبر خدا و خاندان او است. از این رو هیچ کس را نسبت به سلمان، حقی نیست^۱.

ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، خذیفة بن یمان، ابوذر غفاری، مقداد بن أسود، بلال غلام ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف — که خداوند از ایشان خشنود باد — بر این نوشته، گواه گشتند؛ و علی بن ابی طالب در روز دوشنبه در جمادی الأولى [از سال] هجرت محمد بن عبدالله پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) این (قرارداد) را نوشت.

۱. یعنی هیچ کس نمی تواند مدعی شود که سلمان برده اوست. — م.

برای ابوضمیره حبشی برده پیامبر خدا

قَسْطَلَانِي ۲۹۸/۱؛ زرقانی ج ۳؛ فریدون ۳۴/۱؛ عمخ ش ۲؛ مَفْجَم الصَّحَابَةِ، ابن قانع (خطی) ورق ۷۶/ب؛ بث ۴۷/۳ در شرح حال ضمیره.
مقابله کنید: الاستیعاب ش ۳۰۲۷؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۶۴ (چاپ مصر ۱۹۳۵ م.)، ابن قتیبه گفته است: حُسین بن عبدالله بن ضمیره از فرزندان اوست. وی با نوشته پیامبر (ص) نزد مهدی عباسی رفت. مهدی آن را بوسید و بر دیده خود نهاد و سیصد دینار به وی داد. نیز در أنساب الأشراف، بلاذری ۴۸۴/۱؛ التَّبَهُ والتَّارِیخ، مُطَهَّر بن طاهر ۲۴/۵؛ این نامه، تا به امروز در دست فرزندان اوست.

[به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته‌ای است از سوی محمد پیامبر خدا، برای ابوضمیره و خاندان او] همانا، پیامبر خدا ایشان را آزاد ساخته است و ایشان خاندانی از عرب‌اند. اگر بخواهند نزد پیامبر خدا می‌مانند، و اگر بخواهند نزد خاندان خویش بازمی‌گردند. بنابراین، مردم نباید جز از راه حق و درستی، با ایشان روبه‌رو گردند. هر مسلمانی که به آنان برخورد، باید با آنان به نیکی رفتار کند. والسلام
این دستخط را اَبی بن کعب نوشت.

الف/۲۴۴

برای ابوضمیره

طبری ص ۱۷۸۱.

پیامبر خدا برای ابوضمیره که از پارسیان بود، نامه‌ای همراه با سفارش نوشت. متن نامه در دست نیست.

شاید کلمه «کتاباً بالوصید» بد خوانده شده است. زیرا در یکی از روایتهای فرمان پیشین (ش ۲۴۴) در بعب (کتی ش ۲۳۰) آمده است: «کتاباً یوصی به».

۲۴۵

به ذی‌الکلاع، اصغر بن نعمان

الاشتقاق، ابن‌ثرید، ۳۰۸؛ خزانة الأئمة، بغدادی ۳۵۷/۱.

پیامبر(ص) همراه جریر^۱ پسر عبدالله، نامه‌ای به ذی‌الکلاع، اصغر بن نعمان نوشت و به دنبال آن، وی چهارهزار برده را آزاد ساخت.
متن این نامه، به‌دست نیامده است.

۱. وی از قبیله بَجِیلَه است، در رمضان سال دهم هجری، نزد پیامبر(ص) آمده با وی بیعت کرد و مسلمان گشت. در پیکار معاویه با علی(ع)، از آنان کناره گرفت و در الجزیره و پیرامون آن زندگی کرد تا در سال ۵۴ هـ. در زمان فرمانروایی ضحاک بن قیس بر کوفه، در گذشت (المعارف، ۲۹۲). م.

۲۴۶

به فرمانروایان رَذْمان^۲

الاشتقاق، ص ۱۷؛ لسان «ملك» به نقل از التَّهذِيبُ؛ المحکم، ابن سیده (خطی) «کلم» مقلوب.

پیامبر(ص) به (أملوك =) فرمانروایان رَذْمان، نامه‌ای نوشت. أملوك گروهی از عرب جمیرند.
متن این نوشته، به‌دست نیامده است.

چنانچه این نامه، در زمان پیکارهای رَذه، نوشته شده باشد، بنگرید: به شماره ۱۰۶/د پیشین در نوشته مُعَاذُ از الجَنَدِ به پیامبر(ص).

۱. متن «أملوك». ابن‌ثرید در توضیح واژه أملوك می‌نویسد: الأملوك مَقَاوِلُ مِنْ جَمِیر (الاشتقاق، ۲۶)، مَقَاوِلُ جمع مَقْوَلٌ به معنی فرمانروایان یَمَن است (لسان ۵۷۵/۱۱). م.
۲. رَذْمان نام جایی است در یَمَن (الاشتقاق، ۲۶). م.

۳-۲-۱/۲۴۶

مکاتبه با مردی از اهل کتاب

المُصَنَّف، ابن ابی شیبیه (خطی نورعثمانیه (۱۲۱) ورق ۹۸/ب؛ المَطَالِبُ العَالِیة، ابن حجر، ش ۲۶۳۲ (به نقل از مسند) آنجا که گفته است: «از ابی برده روایت است که مردی از مشرکان به پیامبر، نامه‌ای نوشت و در آن، به وی درود فرستاد. پیامبر خدا با نامه‌ای، درود او را پاسخ گفت.» شاید این هر دو نامه، یکی است.

از عمرو بن عثمان بن موهب روایت است که گفت: از ابو برده شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا (ص) به مردی از اهل کتاب نوشت:

تو، اسلام بیاور.

پیامبر هنوز نامه خود را به پایان نرسانده بود که از آن مرد نامه‌ای که طی آن به پیامبر درود فرستاده بود، رسید. پیامبر، پاسخ وی را در پایین نامه خود نوشت. متن کامل این نامه‌ها، به دست نیامده است.

۴/۲۴۶

نامه پیامبر (ص) به حراش پسر جحش

تاریخ الإسلام، ذهبی ۱۱۱/۴.

از ابن کلیبی روایت است که گفت: پیامبر خدا (ص) به حراش بن جحش نامه‌ای نوشت. او نامه پیامبر را پاره کرد.

متن نامه، در دست نیست.

۵/۲۴۶

نامه پیامبر(ص) به یکی از قبیله‌ها

مُعْجَم الصَّحَابَةِ، ابن قانع (خطی) ورق ۷۹/الف.

از طارق بن احمر آورده‌اند که گفت: در دست پیامبر نامه‌ای دیدم:
از محمد فرستاده خدا.

میوه را پیش از رسیدن و سهم دست‌آورد جنگی را پیش از جدا کردن خمس آن، مفروشید. با زنان
باردار، پیش از زادن فرزندان خود، هماغوش شوید^۱.

۱. یعنی زنان باردار را پیش از فرو نهادن بارهای خویش، به همسری خود، برگزینید. — م.

۶/۲۴۶

آموزش‌های آن حضرت علیه‌السلام، دربارهٔ پیک

السهلی ۶۴/۲ او گفته است: البزاز، آن را از طریق بریده، یاد کرده است؛ حیاة الحیوان، دمیری،
واژه «لقحة» (وی به مالک و بزاز، ارجاع داده است)؛ النص والاجتهاد، عبدالحسین موسوی ص
۱۷۷؛ النهایة، ابن‌الاکثیر، «برد».

پیامبر اسلام علیه‌السلام به کارگزاران خود می‌نوشت:

هرگاه پیکی سوی من روانه می‌کنید، مردی خوب چهره و نیکونام برگزینید.

۲۸۱-۲۴۷

گزارشهای زمان رده^۱

طبری درباره رویدادهای سال یازدهم هجری در تاریخ خود (ص ۱۷۹۵ و پس از آن) آورده است: نخستین رده که در اسلام روی داد، در یمن و در زمان پیامبر خدا (ص) به وسیله ذی الخیمار عقیله بن کعب یعنی اَسْوَدَ عَنَسِي^۲ در میان مردم قبیله مَنَحِج بود. او پس از حجة الوداع سرکشی آغاز کرد. قبیله مَنَحِج با وی هم‌پیمان گشت و مردم نَجْران به وی وعده یاری دادند و در نَجْران پناخاستند و عمرو بن حَزْم و خالد بن سعید نمایندگان پیامبر خدا را از آنجا بیرون راندند و اَسْوَدَ عَنَسِي را به جای آن دو، نشاندهند.

قیس بن عبید یغوث کارگزار اَسْوَد، بر قَرْوَة بن مُسَيِّك که از سوی پیامبر (ص) بر قبیله مُراد فرمان می‌راند، شورید و او را از جایگاه خویش بیرون راند و خود به جای وی نشست و عقیله بی‌درنگ از نَجْران راهی صنعا گشت و آنجا را گرفت.

قَرْوَة بن مُسَيِّك، درباره رفتار اَسْوَد و چیره‌گشتن وی بر صنعا، به پیامبر نامه‌ای نوشت. متن نامه در دست نیست (= ۲۴۷).

آن دسته از مردم مَنَحِج که بر اسلام خویش استوار مانده بودند، در الأُخْصِيَّة به قَرْوَة پیوستند. اَسْوَد به وی نامه‌ای نوشت و کسی را نزد وی گسیل نداشت؛ زیرا هیچ‌کس که آهنگ آشوب و ستیز در سر داشته باشد، همراه وی نبود و پادشاهی کامل بی‌رقیب یمن، از آن وی گشته بود^۳. مُسَيِّم بر یَمامه و اَسْوَد بر یمن چیره گشته بودند، و اندکی بعد طَلِيحَة اَسْدِي نیز دعوی پیامبری کرد و به سَمِیراء^۴ لشکر کشید و برای فراخواندن پیامبر اسلام (ص) به آشتی، حِیال^۵ را نزد وی فرستاد.

نه متن نامه طَلِيحَة و نه پاسخ آن، هیچ‌کدام به‌دست نیامده است (= ۲۴۸-۲۴۹).

سِنان بن اَبی سِنان، نخستین کس بود که به پیامبر نامه نوشت و او را از دعوی طَلِيحَة آگاه ساخت. سِنان بر قبیله بَنی مالِک و قُضاعی بن عمرو، بر بَنی حارث، فرمان می‌راندند. متن نامه، به‌دست نیامده است (= ۲۵۰).

پیامبر خدا (ص) به دستگیری فرستادگان خویش، با آنان به پیکار پرداخت. فرستاده‌ای نزد گروهی از الأبناء^۶، روانه ساخت و به آنان نوشت که وی را یاری دهند. به ایشان دستور داد از مردانی از قبیله بَنی تمیم و قیس که از ایشان نام برده بود یاری بخواهند (= ۲۵۱).

کسی را نیز نزد مردان بنی تمیم و قیس گسیل کرد تا به یاری الأبناء بشتابند (= ۲۵۲). این مردم برابر فرمان پیامبر (ص) رفتار کردند و به دنبال آن، اسود در زمان حیات پیامبر اسلام، يك روز يا يك شب پیش از فرارسیدن رحلت آن حضرت، کشته شد. این، سخن طبری است. ولی الأکوع الخوالی در الوثائق السیاسیة الیمنیة ص ۱۳۴، به نقل از تاریخ خطی ناشناخته می آورد: زبیر بن نعمان صنعانی از بسیاری از کسانی که دیده است، یاد می کند هنگامی که نمایندگان الأبناء، سر اسود کذاب را نزد پیامبر آوردند، او برای آنان نوشت (= ۲۵۲/الف):

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته ای است از محمد بن عبدالله پیامبر، برای کسانی از پارسیان و حمیریان که اسلام آورده، نماز گزارده و زکات داده اند و با مشرکان پیکار کرده و از آنان کناره گرفته و يك پنجم دست آورده جنگی خود را پرداخته اند. بی گمان، دارایی و جان چنین کسانی، در زندهار خدا و پیامبر او محمد است. این نامه را مُعیره نوشت.

(مقابلہ کنید: الإصابة، ابن خبَر، در ترجمة زُرعة بن عریب) سپس الأکوع الخوالی به نقل از: صیفة جزيرة العرب ص ۲۴۲، تاریخ الخزرجی، قرّة العیون و تاریخ ناشناخته، مطلب زیر را افزوده است: «الرّخبة را به نام صاحب آن، رَخْبَة بن العوث بن سعد بن عوف، نامیده اند. پیامبر خدا، آن را برای استفاده باربران و کارگران و سپس شاة (کذا) نهاد (که ظاهراً مراد گنبریان است. م).» نیز روایت شده است که پیامبر مردم را، از بریدن درختان خاردار آن، بازداشته است... در روزگار فرمانروایی امیر علی بن ربیع بن عبدالله بن عبدالمدان حارثی از سوی سقّاح و منصور بریمن در سال ۱۵۰، میان مردم صنعاء و الأبناء، ستیزی روی داد. الأبناء، ابراهیم بن فراس و مردم صنعاء، عمر بن ثمامه را وکیل خویش ساختند. ابراهیم بن فراس، نامه پیامبر را که برای الأبناء نوشته بود، نشان داد...

طلیحه، مُسَیلمه و همانندان ایشان، بر پیامبری خویش پای می فشردند؛ و رنج بیماری، پیامبر را (ص) از فرمان خدا و دین او باز نمی داشت. از این رو پیامبر (ص)

۱. فیروز (= ۲۵۳)
 ۲. جُشَیث دیلمی^۷ (= ۲۵۴)
 ۳. دادویه اصطنخری (= ۲۵۵)
 ۴. ذی الکلاع سُمیفع^۸ (= ۲۵۶)
 ۵. خوشب ذی ظَلیم^۹ (= ۲۵۷)
- (۱) وِبَر بن یُحْنَس را به سوی
(۲) جَریر بن عبدالله را به سوی

۶. ذی زود (= ۲۵۸)
 ۷. ذی مُرّان (= ۲۵۹)
۸. ثَمَامَةُ بنِ اَثَال (= ۲۶۰)
۹. قَیْس بنِ عَاصِم (= ۲۶۱)
 ۱۰. زَبْرَقَان بنِ بَنَر (= ۲۶۲)
۱۱. سَبْرَةُ غَنَبَری (= ۲۶۳)
 ۱۲. وَکِیْع دَارمی (= ۲۶۴)
 ۱۳. عَمْرُو بنِ مَحْجُوبِ عَامری (= ۲۶۵)
 ۱۴. عَمْرُو بنِ خَفَاجی از بنی عامر (= ۲۶۶)
۱۵. عَوْف زَرَقَانی از بنی صِیْدَاء (= ۲۶۷)
 ۱۶. سِیْنَان اسدی غَنَمی (= ۲۶۸)
 ۱۷. قُضَاعی دِیلمی (= ۲۶۹)
۱۸. پسر ذواللّٰحیه (= ۲۷۰)
 ۱۹. پسر مُشِیْمِصَةُ جُبَیری^{۱۰} (= ۲۷۱)
- (۳) الأقرع بن عبدالله حمیری را به سوی
 (۴) فرات بن حیّان عَجلی را به سوی
 (۵) زیادبن حنظلّه تمیمی عمری را به سوی
 (۶) صلّصل بن شَرخَبیل را به سوی
 (۷) ضِرَار بن اَزُور اسدی را به سوی
 (۸) و نَعِیم بن مسعود اشجعی را به سوی

گسیل داشت^{۱۱}.

متن این نامه‌ها به‌جز پاره‌ای از نامه‌های جُشیش که پس از این، از آن سخن خواهیم گفت، به‌دست نیامده است.

نخستین کسی که در قلمرو فرمانروایی اَسُود در برابر او ایستاد و بر وی چیره گشت و نیز در منطقه فرمانروایی فیروز و دادویه، با آنان به پیکار پرداخت، عامر بن شهر هَمْدانی بود. سپس کسانی که از سوی پیامبر (ص) فرمان کتبی دریافت کرده بودند، برابر دستور وی، با آنان به پیکار پرداختند.

از عُبَید بن صَخْر روایت است که گفت: آنگاه که ما در جَنَد^{۱۲} بودیم و از دین برگشتگان را بدان گونه که لازم بود نگاه داشته و پیمان‌نامه‌هایی میان خود و ایشان نوشته بودیم (= ۲۷۲) نامه‌ای از اَسُود به‌دست ما رسید (= ۲۷۳):

ای کسانی که بر ما سبقت گرفته به آبشخور ما درآمده‌اید، آن مقدار از زمینهای ما را که به‌دست آورده‌اید، برای ما نگاه دارید؛ و آنچه را که گرد آورده‌اید، افزون کنید که ما بر آن سزاوارتریم؛ ولی

آنچه که در اختیار داشته‌اید، از آن شماست.

هنگامی که ما سرگرم بررسی کار خود و گردهم‌آوردن افراد خود بودیم، ناگهان به ما خبر آورده گفتند: اینک اَسود [در شعوب] است. شهر بن بادام به پیکار وی رفت. ما در انتظار دریافت خبر ایشان بودیم که با شگفتی آگاه گشتیم که اَسود، شهر را کشته است.

اسود بر صَهِید^{۱۳} و حَضْرَمَوْت تا استان طائف و تا بحرین، کمی مانده به عدن، دست یافت. مردم یمن با وی همداستان گشتند؛ ولی مردم قبیله عَک^{۱۴} در تهامه، در برابر او ایستادند... چون اسود کشتار بسیار کرد، قیس و فیروز و دادویه را ناچیز انگاشت.

آنگاه که ما در حَضْرَمَوْت در چنان وضعیتی به سر می‌بردیم و از هجوم خود اَسود یا گسیل داشتن سپاه‌هایی به پیکار ما و یا از هجوم آشوبگری دیگر در امان نبودیم، فرمانهای پیامبر خدا (ص) به دست ما رسید. پیامبر در آن نامه‌ها به ما دستور داده بود که مردان را به ایستادگی در برابر اَسود و یا هجوم بردن به وی، روانه کنیم و فرمان او را به همه کسانی که امید کارایی به آنها می‌رفت، برسانیم (= ۲۷۴). در این باره، مُعَاذ برای به کار بستن فرمانی که به وی داده شده بود، بپا خاست.

از جُشِیش دیلمی آورده‌اند که گفت: وَبَر بن یُحْنَس، نامه پیامبر (ص) را نزد ما آورد. پیامبر خدا در آن نامه به ما دستور داده بود که بر آیین خویش استوار باشیم و برای نبرد با اَسود چه به گونه هجوم ناگهانی و شیخون و چه پیکار رویاروی، به پا خیزیم و فرمان وی را به هر کس که به یاری و دین وی اطمینان داریم، برسانیم.

متن فرمان به دست نیامده است.

ما در این راه کوشیدیم. به مردم نامه نوشتیم و ایشان را به پیکار با دشمن فراخواندیم... در حالی که ما گرفتار دودلی بودیم و خطری بزرگ را در پیش پای خود می‌دیدیم، ناگاه از درگیری عامر بن شهر، ذی زُود، ذی مُرَّان، ذی الکَلَّاع و ذی ظَلِیم با اَسود آگاه گشتیم. آنان به ما نامه نوشتند و به یاری ما برخاستند. ما نیز به ایشان نامه نوشته دستور دادیم که هیچ چیز را جابه‌جا نسازند تا کار را استوار کنیم. از آنگاه که نامه پیامبر رسیده بود، ایشان برای نبرد با اَسود برانگیخته شده بودند^{۱۵}.

متن این نامه‌ها به دست نیامده است (= ۲۷۵-۲۷۶).

پیامبر (ص) به مردم نَجْران، به تازیان و جز تازیان آن سرزمین، نامه نوشت. آنان بر آیین خویش پایدار ماندند و به جایی دور رفته در آنجا گردهم آمدند.

متن این نامه در دست نیست (= ۲۷۷).

سپس مسلمانان، آزاد، زن اَسود را برای کشتن ناگهانی وی، با خود همداستان کردند. اسود، شوهر^{۱۶} این زن را کشته و او را به همسری خویش وادار ساخته بود. به دنبال این هماهنگی، مسلمانان، اَسود را کشتند. مردم صنعاء نیز همه کسانی را که برایشان وارد گشته بودند^{۱۷}، کشتند؛ ولی گروهی از ایشان، از مرگ رستند... اینان هنگامی که بیرون شهر رفتند، هفتاد تن از